



موضوع:

# ناسیونالیسم در دوران پهلوی

استاد راهنما :  
سرکار خانم آهنگران

پژوهشگر :  
بهاره کفاشی

زمستان ۹۵

یکی از مقاطع حساس در مطالعه هویت ایرانی، شکل‌گیری الگوی هویتی مبتنی بر ناسیونالیسم در دوره پهلوی اول است. این مقطع از آن جایی شایسته بحث و تأمل جدی است که ادراکات و تصوراتی که در ساختار سیاسی دوره پهلوی اول ترویج شد، مبنای مباحثات و مجادلاتی شده است که تا به امروز امتداد یافته است. پژوهشگران این حوزه با این واقعیت مواجه اند که آن چه که در این مقطع در چارچوب سازوکارهای سیاسی در جهت ترسیم وحدت ایران جریان یافت بر جریانی نوظهور در عرصه هویت رسمی ناظر است که توانست با ایجاد تمرکز در منابع قدرت، فرایندهای یکسان‌سازی را در چارچوب سرزمینی ایران به نمایش بگذارد.

این مقاله می‌کوشد تا ضمن فهم روند تثبیت الگوی هویتی ناسیونالیستی پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۰)، عناصر و مؤلفه‌های درونی آن حول چهار محور اصلی وحدت کشور، باستان‌گرایی دلبستگی به وطن، تداوم سلطنت و موقعیت محوری شاه‌مورد تحلیل قرار دهد. هدف این است که دریابیم؛ در پرتو نگرش ایدئولوژیک حاکم، چه تعبیر و ادراکاتی از هویت ایرانی عرضه شد؟ هویت ایرانی در این مقطع، در قالب چه مفاهیمی مورد توجه قرار گرفت؟ دلایل فروغلتیدن آن در دام اقتدارگرایی مبتنی بر نظم سلطانی چه بود؟ عناصر و مؤلفه‌های محوری مدرنیزاسیون ترویج شده کدام اند؟ ناسیونالیسم شکل گرفته در این مقطع، حامل چه مفاهیم، نگرش‌ها و چشم‌اندازهایی است؟ پوشش‌های فکری-سیاسی بروز یافته در این مقطع دارای چه ویژگی‌هایی است؟

## کلیدواژه‌ها

هویت؛ ناسیونالیسم؛ ایدئولوژی؛ پاتریمونیالیسم؛ باستان‌گرایی

ملی گرایی و ملیت و نژادپرستی و تعلق به قوم و قبیله و نژاد، بحث جدید و نوی نیست؛ بلکه ریشه در پیدایش انسان دارد. اما به صورت یک ایدئولوژی مدون در حکومت، از زمان پیدایش عصر نوزایی و مطرح شدن تفکرات اومانیستی به منصفه ظهور رسید. یکی از وجوه و دستاوردهای تفکرات اومانیستی، ملی گرایی است. این حرکت از اروپا آغاز گردید و کم کم به افراط گراییده، به حربه ای برای تسخیر جهان تبدیل گردید و منجر به ظهور حکومت های نازیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا شد. این سیر تفکر اومانیستی نه تنها در اروپا رشد پیدا کرد، بلکه استعمار انگلیس برای به دست آوردن منافع و مطامع خود، در کشورهای جهان سوم، به ویژه جهان اسلام این اندیشه را ترویج نمود. این حرکت زمانی در جهان اسلام ظهور و نمود سیاسی و تشکیلاتی پیدا کرد که استعمار انگلیس کمر همت به نابودی دولت عثمانی بست و برای این کار مزدوران بومی خود را در این کشورها به مدد گرفت و به آنان وعده ریاست و حکومت و جاه و مقام داد.

استعمار پیر انگلیس در جنگ جهانی اول، سران اعراب و عمال خود را متحد کرد و با محوریت ایدئولوژی ملی گرایی آنان را بسیج نمود و بدین وسیله، حکومت عثمانی را متلاشی کرد. پس از این واقعه تلخ، جهان اسلام را به کشورهای کوچک تقسیم نموده، در ترکیه پان ترکسیم، در ایران پان ایرانیسم و در مصر و سوریه پان عربیسم را ترویج کرد.

اسرائیل، در موقعیتی که جهان اسلام در ضعف، تفرقه و پراکندگی بود، در سال ۱۹۴۸ به صورت حکومت مستقل شکل گرفت و مسأله اسرائیل به صورت یک مسئله نژادی درآمد؛ یعنی جنگ با اسرائیل و آزادی فلسطین اشغالی، که

به همه جهان اسلام تعلق داشت، تبدیل به جنگ بین اعراب و اسرائیل شد. به همین دلیل، نه تنها اعراب در این زمینه هیچ پیشرفتی نداشتند، بلکه روز به روز بر دامنه اشغال سرزمین های کشورهای اسلامی افزوده شد.

## ناسیونالیسم دوران پهلوی

با پایان یافتن جنگ جهانی اول، ایران دچار سرنوشت نامعلومی شد. حکومت مرکزی بسیار ضعیف و از هم گسیخته بود. نیروهای گریز از مرکز قومی و منطقه‌ای، کشور را با خطر از هم گسیختگی روبرو کرده بودند. حضور سربازان انگلیسی در مناطق مختلف کشور، حاکمیت و استقلال ایرانی را از میان برده بود. اوضاع داخلی بسیار نابسامان و نشان دهنده آشفتگی، فقر اقتصادی، ناامنی و بی‌لیاقتی گردانندگان حکومت بود. مجموعه‌ی عوامل فوق و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس سبب اوج‌گیری احساسات ناسیونالیستی، به خصوص در میان سیاسیون و روشنفکران ایرانی گردید. همه به دنبال یک حکومت مقتدر مرکزی بودند تا در چنین اوضاع و احوالی بتواند به این آشفتگی‌ها در روابط خارجی و داخلی ایران پایان دهد.

در سوّم اسفند ۱۲۹۹ کودتایی به وقوع پیوست. یک بریگاد (فوج یا تیپ) قزاق به سرکردگی رضاخان میرپنج، توانست تهران را بدون خونریزی به تصرف درآورد. بسیاری از فعالان سیاسی جوان از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسانی که به گرایش انقلابی در ناسیونالیسم ایرانی تعلق داشتند، با شور و شغف فراوان به استقبال او شتافتند. اعلامیه‌های رضاخان و سیدضیاء در چارچوب ناسیونالیسمی رادیکال و پرشور عنوان می‌شد که تا آن هنگام بی‌سابقه بود و معمولاً با شعارهایی چون «زنده باد ملت ایران» خاتمه می‌یافت.

رضاخان موقعیت خود را در عرصه‌های گوناگون به سرعت تحکیم کرد و با سرکوب شورش‌های قومی و منطقه‌ای و ایجاد ارتش حرفه‌ای در صدد ایجاد یک دولت واحد، متمرکز و مدرن برآمد. او خود را به توده مردم، همچون میهن‌پرستی توانا و درستکار نمایاند و توانست پشتیبانی خیل عظیمی از مردم و سیاسیون را برای خود فراهم آورد. در این دوره در میان گرایش‌های سیاسی، یک گرایش ناسیونالیستی رادیکال خواهان «تجدّد» و «ترقی» بود که شیفته‌ی

شکوه و جلال شاهنشاهان باستانی، یعنی ایران پیش از اسلام بود. پیروان این گرایش را طیف ناهمگونی از روزنامه‌نگاران، شاعران سیاسی، کارمندان متجدد و افسران تشکیل می‌دادند که البته اهداف و انگیزه‌های یکسانی نداشتند.

احساسات تند و تیز ناسیونالیستی آن دوران، سبب شد عده زیادی از روشنفکران و سیاسیون به دور شخص رضاخان گرد آیند. ادبا از جلال و شکوه گذشته یاد کردند و در آن دورانی که ایران در فقر و یأس به سر می‌برد، داستان پیروزی‌های هخامنشیان و ساسانیان را به گونه‌ای عامه‌پسند در بین مردم رواج دادند. علت اصلی شکست تاریخی ایرانیان به دست اعراب را خرافات و تاریک‌اندیشی مذهبی حاکم بر ایران آن عصر قلمداد کردند. در چنین فضایی رضاخان و اطرافیانش که در پی تقویت حکومت مرکزی و یکپارچگی ایران و ورود تجدّد به ایران بودند، زمینه را برای دستیابی به اهداف خود بسیار مساعد دیدند.

رضاخان در سال ۱۳۰۴ به سلطنت رسید. او که فردی نظامی بود، با اولویت دادن به راهکارهای نظامی، درصدد انجام اصلاحات داخلی و ایجاد کشوری مدرن و متمرکز برآمد. وی با تکیه بر شکوه و عظمت گذشته ایران پیش از اسلام می‌کوشید سعی می‌کرد مردم را برای رسیدن به تجدّد تشویق و ترغیب نماید. وی همچنین برای همگن ساختن مردم از نظر فرهنگی و سیاسی و آماده کردن آن‌ها برای تکوین پروسه دولت-ملت سازی به همگونگی مردم از طریق ارجحیت دادن به فرهنگ و زبان پارسی اقدام کرد. رضاشاه در این مسیر تفاوت و گوناگونی اقوام مختلف ایرانی را نادیده گرفت و با جلوگیری از ترویج زبان و فرهنگ اقوام مختلف بر ارجح و برتر بودن قوم و زبان پارسی بر سایر اقوام ایرانی تأکید می‌کرد. مدارس و مطبوعات که متعلق به اقلیت‌ها بودند را تعطیل کرد. آذری‌ها و قبایل ترک به اقوام ایرانی منسوب شدند که در زمان تسلط اشغالگران ترک، زبان ترکی بر آنان تحمیل شد.

ناچیز شمردن اقوام دیگر در مقابل قوم پارسی، هرچند در موارد معدودی سبب شد که بعضی افراد، با فراموشی قومیت خویش، خود را به ظاهر قوم پارسی درآورند ولی در نزد اکثریت آنان انگیزه‌ای برای رشد ناسیونالیسم قومی در برابر قوم حاکم پارسی گردید.

رژیم رضاشاه به ترویج این اندیشه پرداخت که ایرانیان همگی متعلق به نژاد مشترک «آریا» و با سابقه ۲۵۰۰ سال حکومت شاهنشاهی می‌باشند. او با تجلیل از مجد و عظمت حکومت شاهان ایرانی و ارتباط دادن آنان به حکومت خود با وسایل تبلیغاتی مختلف مردم را به شاه‌پرستی و شاه‌دوستی تبلیغ می‌کرد. او سعی داشت از ایده عظمت و قدرت شاهان ایران باستان برای مشروعیت حکومت خود پشتوانه‌ای محکم بیابد.

بسیاری از روشنفکران ناسیونالیست ایرانی که در نیمه‌ی نخست قرن بیستم فعال بودند، همچون رضاشاه در پی ساختن ایرانی متحد، پیشرفته و مدرن بود. بسیاری از آنان از برنامه تجلیل ملت ایران و فرهنگ و زبان پارسی تحت حمایت شاه خشنود بودند و از سرسختی او در سرکوب غیرپارسی زبان‌های ایران برای خودمختاری فرهنگی و سیاسی حمایت می‌کردند.

پهلوی اول با ایدئولوژی تازه، فرآیند ساخت «دولت-ملت» مدرن را با محوریت «دولت» آغاز کرد. ولی این فرآیند دشوار در عمل با شکاف‌های اجتماعی بزرگ برخورد کرد و راه‌گذار به سوی یک دولت-ملت مدرن با مانع روبرو شد. یکی از موانع عمده این بود که اجتماع ایرانی هرگز مفهوم منافع ملی را درک نکرد و از رسیدن به یک هویت جمعی باز ماند و این مسأله به عنوان یک ویژگی فرهنگی و تاریخی برای جامعه ایران باقی ماند (دلیرپور، مهر و آبان ۱۳۸۴: ۴۷-۴۸). در دوران رژیم پهلوی با وجود دولت رانتینر و ضعف جامعه مدنی و فقدان نهادهای آن به جز مقاطعی کوتاه روندگذار به سوی یک دولت-ملت مدرن همچنان با موانع عمده روبرو بود.

دوره کوتاه حکومت مصدق در ایران تنها زمانی بود که ملت ایران حاکمیت دولت ملی به معنای واقعی را تجربه کرد. در این دوران، مصدق به دنبال از میان برداشتن تسلط بیگانگان بر منابع ملی ایران بود. سیاست موازنه منفی

(ناسیونالیسم منفی) مصدق به موازات مخالفت سرسختانه با قدرت‌های استعماری، برآزادی‌خواهی مدنی و سیاسی نیز استوار بود. تلاش برای حاکمیت ملی بر منابع نفت ایران پس از سقوط رضاشاه شروع شد و با ورود دکتر مصدق و گروهی از طرفداران او به مجلس زمینه برای ملی شدن صنعت نفت فراهم گردید. در جلسه ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی بدون توجه به اعتراض دولت انگلستان، به اتفاق، قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور را بر اساس پیشنهاد کمیسیون نفت به تصویب رساند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۷۲).

نهضت ملی شدن صنعت نفت در حقیقت بازتاب دو خواسته و هدف اساسی مردم بود: یکی انتقال قدرت سیاسی از دربار به مجلس و دیگری افزایش و نظارت بر صنعت نفت ایران که زیر نظر شرکت نفت انگلیس و ایران قرار داشت. مسأله مزبور، در سال‌های آخر دهه ۱۳۲۰ در صحنه سیاست ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود. رضا شاه خود را یک وطن‌پرست و ناسیونالیست نشان می‌داد ولی محمدرضا شاه علاوه بر آن سعی می‌کرد که با توجه به خصایص ذهنی و فرهنگی مردم و نفوذ مذهب در میان آنان از خود چهره‌ای که مأموریتی خدایی دارد، بنمایاند و برای این امر شواهد و دلایلی مانند جان به در بردن از سوء قصد را می‌آورد. شاه در ۱۳۵۲ در مصاحبه‌ای با «فالاجی» خبرنگار ایتالیایی می‌گوید: «من به خدا معتقد هستم، من از جانب خدا برگزیده شده‌ام تا مأموریتم را انجام دهم، این کشور بارها با معجزه نجات یافته است. پادشاهی من موجب نجات ایران شده است؛ زیرا خدا پشتیبانم بوده است» (کاتم، ۱۳۷۸: ۴۰۷-۴۰۸).

شاه می‌کوشید از اسطوره‌های تاریخ گذشته ایران برای توجیه اقدامات خود استفاده کند. او خود را شاهی که خداوند او را فرستاده است تا شاهنشاهی از دست رفته کوروش را زنده کند، معرفی می‌کرد. در این ارتباط، ایدئولوژی شاهنشاهی در شکل نوعی ناسیونالیسم افراطی، می‌بایست عظمت و شکوه گذشته‌ی ایران را احیا کند. او سرنوشت ایران و ایرانیان را با عظمت و قدرت شاهان طوری پیوند داده بود که قدرت و عظمت آنان به معنی قدرت و عظمت مردم ایران بود. جشن‌های دوهزار و پانصدمین سالگرد شاهنشاهی، جشن‌های تاجگذاری و پنجاهمین سال سلطنت

پهلوی نیز به منظور تقویت چنین هدفی برپا شد. هدف شاه از برگزاری چنین جشن‌هایی آن بود که به مردم ایران چنین القا کند که حفظ حکومت سلطنتی و در رأس آن شاه از سنن دیرپا و پسندیده ایرانیان است و وظیفه همه افراد ایرانی می‌باشد.

او با اجرای اصلاحاتی تحت عنوان «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» سعی کرد نقش خود را به عنوان رهبر و پادشاهی که قادر است زندگی مردمش را متحول کند، ایفا نماید. افزایش درآمد نفت، تقویت نیروی نظامی و به عهده گرفتن ژاندارمی منطقه از جانب آمریکا که قدرت شاه را در حوزه‌ی خلیج فارس گسترش داد، بر بلندپروازی‌های او در چارچوب ناسیونالیسم افراطی و احیای استقرار امپراطوری باستانی ایرانی افزود. او بر مبنای تصورات عظمت‌طلبی شاهانه، علاقمند بود که ایران با تکیه بر درآمدهای نفتی تبدیل به یک قدرت نظامی و صنعتی گردد؛ و همواره در طی سخنرانی‌های خود نوید آن را به مردم ایران می‌داد و برای رسیدن به این قدرت نظامی و صنعتی، خود را هر چه بیشتر به کشور آمریکا نزدیک‌تر و وابسته‌تر می‌کرد. نفت باعث شده بود که شاه نقشی جهانی پیدا کند و بر پایه تفکرات عظمت‌طلبانه از سخنان او چنین استنباط می‌شد که تصمیم دارد قدرت و نفوذ بین‌المللی ایران را در مدت زمان کوتاهی تا سطح پنج کشور صنعتی جهان برساند.

## دوران رضاشاه

ناسیونالیسم رسمی که به صورت ایدئولوژی مسلط دولت پهلوی درآمد، آشکارا با افزایش دیکتاتوری از ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ همراه بود. جنبش ناسیونالیسم رمانتیک، هنگام شتاب‌گیری، موجی نو و پویا با پایگاه استوار مردمی در میان روشنفکران ناراضی بود. نیروی محرک این جنبش، خشم و شرمندگی ناشی از انحطاط فرهنگی، عقب‌ماندگی اقتصادی و ناتوانی سیاسی بود و دستاوردهای واقعی یا خیالی ایران باستان آن را پیش می‌برد. این جنبش از بابت برخی هنجارها و سنت‌های موجود احساس حقارت و حتی گاهی احساس شرمندگی می‌کرد، ولی در مقابل، به شکوه و جلال واقعی و



خیالی روزگاران گذشته می‌بالید؛ و تبلیغات پر سروصدایی در مورد کوروش، داریوش، انوشیروان و نژاد آریا به راه می‌انداخت (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۳۵-۲۳۶).

در آن دوره یعنی ۱۳۰۳-۱۳۰۵ به بعد علاوه بر حزب «تجدد» که برگسترش زبان فارسی به جای زبان اقلیت‌ها در سراسر کشور تأکید می‌کرد، نشریات و روزنامه‌های خواهان اصلاحات نیز بر این امر و همچنین نژادپرستی «گوبینو» تأکید می‌کردند.

از آن جمله، «ایران‌شهر» بود که اگر چه در بلبین به چاپ می‌رسید ولی در چهل شهر ایران توزیع می‌شد. در این نشریه علاوه بر مقالاتی درباره نژاد پرستی گوبینو، در مورد آثار «گوستاو لوبون» نیز بحث می‌شد. یکی از موضوعات مطرح و تأکید شده، پیامدهای زیان‌بار گروه‌گرایی و قومیت بود. در مقاله‌ای با عنوان «دین و ملیت» آمده بود که ما باید فرقه‌های محلی، لهجه‌های محلی، لباس‌های محلی، مراسم و آداب و احساسات محلی را از بین ببریم. روزنامه‌ها و نشریات آن زمان بیان‌کننده اهمیت آموزش عمومی و غیرمذهبی، ضرورت بهبود وضع زنان، توصیف ایران پیش از اسلام، مسائل تکنولوژی جدید، فلسفه غرب و همچنین ایجاد دولت مرکزی و هویت ملی بودند. نشریه فرنگستان همانند مطالب ایران‌شهر مقالاتی درباره نژادپرستی گوبینو منتشر می‌کرد.

همچنین ماهنامه «آینده» در مقاله‌ای تحت عنوان «مطلوب ما وحدت ملی ایران» نوشت:

منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد... کرد، لر

و قشقایی و عرب، ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم

نباشند... باید هزارها کتاب و رساله دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص

آذربایجان و خوزستان منتشر نمود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۶).

سال‌های سلطنت رضاشاه، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید بود. پس از رسیدن به سلطنت، ضرورت‌های ناشی از

تمرکز و یا ویژگی‌های موجود در شخص رضاشاه منجر به دیکتاتوری و استبداد رأی او گردید. به ویژه آنکه رژیم ،

خصلتی نظامی یافت و نظامیگری بر تمام امور از جمله امور فرهنگی سایه افکند و تکیه گاه اصلی رژیم، طبقه نظامیان شدند که دستورات مرکز را بدون چون و چرا اجرا می کردند. با افزایش بودجه نظامی و رفاه نسبی که در این طبقه به وجود آمد، نظامیان به عنوان مجریان چشم و گوش بسته شاه بیشترین فشار را بر توده های مردم و مخالفین رژیم وارد آوردند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۶۹- ۱۷۰).

## سیاست ها ساختارهای حکومت رضاشاه

### ارتش نیرومند

زمانی که رضاشاه به سلطنت قاجار پایان داد ارتش به معنای صحیح کلمه در ایران وجود نداشت و به استثنای نیروهای منظم روس و انگلیس در شمال و جنوب و نیروی ژاندارمری تحت سرپرستی سوئدی ها هیچگونه نشانی از ارتشی منسجم و سازمان یافته در ایران نبود. رضاشاه ارتش مدرن را به عنوان پایه اصلی نظام جدید خود ایجاد کرد. او یک سرباز بود و حفظ حالت نظامی در کشور، برای او و زیردستانش امری طبیعی می نمود. رضاشاه زندگیش را در شغل نظامی گذرانده بود. علاوه بر این باور داشت که برخورداری از قدرت نظامی برای اصلاحات داخلی ضروری است. ارتش نیرومند به عنوان ابزار دولت مطلقه در اروپا جهت حفاظت از مرزها و برقراری نظم در جامعه به کار گرفته می شد؛ ولی در ایران دوران رضاشاه، ارتش علاوه بر وظیفه حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور، مقابله با مداخلات خارجی، برای انجام اصلاحات داخلی نیز مورد استفاده قرار می گرفت. مجموعه عوامل فوق سبب گردیدند که هرگونه اقدام رضاشاه در جهت دولت- ملت سازی با تکیه بر نیروی ارتش و به صورت ناسیونالیسم افراطی بروز نماید.

پس از کودتای ۱۲۹۹، رضاشاه به عنوان سردار سپه و وزیر جنگ به یکپارچه کردن نیروهای موجود در داخل ارتش واحد و تقویت سریع این ارتش مبادرت ورزید. در سال ۱۳۲۰ هنگام کناره گیری رضاشاه از سلطنت مجموع

نفرات ارتش مرکب از نیروهای زمینی، دریایی و هوایی به اضافه ژاندارمری به ۱۲۵ هزار نفر می‌رسید. یک سازمان کوچک نیز برای صنایع نظامی به وجود آمده بود. از نظر رضاشاه، پیوستن به ارتش و خدمت نظام جوهر و عصاره حفظ منافع کشور به شمار می‌آمد. رضاشاه موفق شد یک ارتش نوین، یکپارچه، منضبط و وفادار را بنیان گذارد. او تصویر تازه‌ای از ارتش به عنوان ضامن نظم و قانون در داخل و مدافع تمامیت ارضی کشور، در اذهان به وجود آورد (آموزگار، ۱۳۷۵: ۳۰۲).

او همچنین مدارج و مقامات نظامی را که در گذشته در انحصار خانواده سلطنتی و اشراف بود به روی همه طبقات اجتماع گشود و خدمت نظام را برای همه جوانان صرف نظر از موقعیت خانوادگی، مقام اجتماعی و نفوذی که ممکن بود داشته باشند به صورت وظیفه درآورد. اما با متمرکز کردن عنان قدرت در دست خود و اداره ارتش به همان شیوه سنتی و قبیله‌ای، از ایجاد یک نیروی نظامی مطمئن متکی به خویش و نوآور عاجز ماند و نتوانست همکاری میان بخش لشکری و کشوری را فراهم نماید. عملکرد بسیار ضعیف ارتش هنگام حمله نیروهای متفقین به ایران در سال ۱۳۲۰ ضربه بزرگی به اعتبار و حیثیت آن وارد کرد.

رضاشاه که معتقد به ناسیونالیسمی متکی بر احیای عظمت دوران باستان بود، در راستای ترویج آنچه مربوط به دوران باستان ایران بود، سازماندهی و تقسیمات کشوری را بیشتر بر مبنای اهداف استراتژیک یعنی با الگو برداری از دوران امپراطوری ایران به مرحله اجرا درآورد.

تأسیس بانک سراسری ایرانی یکی از رؤیاهای ناسیونالیست‌های افراطی بود و رضا شاه بلافاصله در راه تأسیس آن اقدام کرد. بدین سان بانک ملی ایران با کمک یک کارشناس آلمانی به‌وجود آمد. انحصار چاپ اسکناس که تا آن زمان در اختیار بانک «انگلیسی» شاهنشاهی ایران بود، به بانک جدید منتقل شد. ایجاد بانک ملی، مظهر نخستین گام‌هایی بود که در ایران و دیگر کشورها برای توسعه برداشته می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۵۶).

رضاشاه حکومت خود را با بوروکراسی نوین دولتی تقویت کرد. شمار بسیاری از فارغ‌التحصیلان دبیرستان ها و دانشکده‌ها به صورت کارمند اداری، تکنسین حرفه‌ای، مدیر، آموزگار، پزشک، قاضی و غیره به بخش خدمات دولتی وارد شدند و بدین ترتیب با گسترش بوروکراسی دولتی و تسهیلات آموزشی، بر شمار اعضای طبقه روشنفکر افزوده شد. این قشر روشنفکر حدود ۷ درصد از نیروی کار کشور را در برگرفت و به طبقه متوسط جدیدی تبدیل شد که اعضای آن نه تنها نگرش های مشترکی نسبت به نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشتند بلکه دارای سوابق آموزشی، شغلی و اقتصادی یکسانی بودند.

دیوانسالاری دومین رکن دولت رضاشاه بود که آن نیز مثل ارتش گسترش زیاد یافته، تجدیدسازمان شده و بهتر از زمان قاجار آموزش دیده بود. دیوانسالاری پهلوی ۹۰ هزار کارمند غیرنظامی را در برمی گرفت (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۲). اگر چه دستگاه اداری رضاشاه شکلی واقعی و مدرن به خود گرفت و روند امور را بسیار سریع نمود ولی اثرات قدرت شخصی او، مانع اصلی تبدیل شدن این دستگاه به یک دستگاه دولتی غیر شخصی و بی طرف شد. در نتیجه، رضاشاه نتوانست به ایجاد یک ساختار دولتی معتبر و غیروابسته دست پیدا کند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۳).

## ناسیونالیسم گذشته‌گرا

تأسیس فرهنگستان و تأکید بر فارسی سره

مبنای اصلی ایدئولوژی سیاسی دولت پهلوی را ناسیونالیسم تشکیل می‌د اد؛ ناسیونالیسمی که از جانب اکثریت روشنفکران ایرانی در طی سالهای جنگ جهانی اول در فضای فکری ایران طنین‌انداز شده بود و هدف آن برقراری هویت ملی ایرانی در سراسر جامعه ایران بود. این خود جزیی از طرح کلی نوسازی ایران به شمار می‌رفت که قرار بود بوسیله سلسله پهلوی در ایران به اجرا درآید. هدف بسیاری از این روشنفکران احیای فرهنگ و زبان و هویت ایرانی به مفهوم خاص آن بود. از این رو، از میراث فرهنگی ایران باستان و ادبیات فارسی ستایش می‌شد. در مقابل بخش

اسلامی تاریخ و این تجربه تاریخی ایران تحقیر می گردد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۱-۲۸۲). در همین جهت، اقدامات و سیاستهای لازم برای تحکیم هویت ملی ایران - از جمله تغییر تقویم، ترویج واژگان فارسی، سرمایه‌گذاری پژوهشی در تاریخ و ادبیات ایران و غیره - صورت گرفت. آنچه از لحاظ تاریخی و فرهنگی غیر ایرانی به شمار می‌آمد رسماً نفی می‌شد و می‌بایست به وسیله قدرت و ایدئولوژی دولتی هویت یکپارچه‌ای به نام ملیت ایرانی از درون خرده هویت‌های موجود تشکیل شود. آنچه به عنوان ایدئولوژی رسمی ظاهر شد با آنچه در عرصه واقعی جامعه موجود بود تفاوت بسیاری داشت در این نگرش همه تفاوت‌های هویت بخش می‌بایست در درون هویتی یگانه و یکپارچه ادغام شوند. باین ترتیب گفتمانی افراطی از ناسیونالیسم در عرصه سیاسی ایران به ظهور پیوست.

رضاشاه اطلاعات ابتدایی خود از تاریخ باستان را از روشنفکران ناسیونالیست ایرانی گرفته بود. ویژگی های این ناسیونالیسم به این ترتیب بود که در بعد فرهنگی ادعا می‌کرد «ملت» ایران، قوم واحد یکدستی است و زبان واحدی دارد و صریحاً ضد عرب و ضد ترک است. لذا، مبارزه با زبان‌های دیگر (ایرانی و غیر ایرانی)، تبعیض اقتصادی و اجتماعی به زیان استان‌های غیر فارسی زبان و یورش نظامی به زندگی و فرهنگ عشایری از مشخصه‌های دیگر آن شد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۱۷-۲۱۸).

به هر حال از نهضت مشروطه به بعد و با پیدا شدن احساسات ملی، توجه خاصی به زبان فارسی معطوف گردید، اما اقداماتی که در جهت حفظ و احیا آن در مقابل نفوذ روز افزون کلمات خارجی صورت می‌گرفت، صورت منظم و دقیقی نداشت (مکی، ۱۳۶۲: ۲۰۶).

مقارن به قدرت رسیدن رضاشاه، واژه سازی در بسیاری از مراکز اداری، روزنامه‌ها و سازمان‌ها توسط برخی اشخاص رواج پیدا کرده بود ولی این واژه سازی وضعیت بسیار نامنظم و بی‌قاعده‌ای داشت. روشنفکران اهل علم و ادب با همفکری فروغی و حکمت در پی آن شدند که انجمنی به نام فرهنگستان، جهت به نظم درآوردن لغت سازی و جایگزینی لغات فارسی به جای عربی تأسیس نمایند، این فرهنگستان که مورد پسند رضاشاه واقع گردید از سال ۱۳۱۴

شروع به فعالیت نمود. رضاشاه در این باره گفته بود: «همانطور که همسایه ما ترکیه در زبان ترکی انجام داده است

اصطلاحات عربی را به صورت اصطلاحات فارسی درآورد» (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۵۸).

یکی از اولین نموده‌های باستانگرایی که در میان اهل شعر و ادبیات ظهور پیدا کرد، سرهنویسی و استفاده از کلمات

فارسی خالص و عدم استفاده از واژه‌های بیگانه به خصوص عربی بود. البته همان طور که اشاره شد مدت ها قبل از

تشکیل فرهنگستان در عهد پهلوی، جریان سرهنویسی و زدودن لغات بیگانه از زبان فارسی، آغاز شده بود. «فرهنگستان

با ۱۲ وظیفه عمده، از جمله در زمینه های لغت، دستور زبان، اصطلاحات پیشه‌وران، کتب قدیمی، اصطلاحات محلی و

خط اصلاحاتی را به انجام رساند» (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۵۵-۲۵۶).

کتب درسی کاملاً از نو نوشته شد و واژگان فارسی به جای کلمات دارای ریشه بیگانه در آن جای گرفت،

سخنرانی به زبان‌های غیرفارسی (کردی، آذری، آسوری) قدغن شد. دانش‌آموزان نواحی مختلف که در کلاس درس به

گویش بومی تکلم می‌کردند تحقیر، مسخره و تنبیه می‌شدند (صارمی شهاب، ۱۳۷۸: ۲۵).

نویسندگان بسیاری در این دوره به دفاع از زبان فارسی نوشته‌های خود را به صورت مقالات و یا کتب منتشر

می‌کردند. از جمله این افراد احمد کسروی بود که در اغلب مقالاتی که در نشریه «آینده» می‌نوشت و همچنین در

کتاب‌های بسیار خود درباره زبان، قبایل، مذاهب و اسم مکان‌های ایران، بر ایرانی بودن و پارسی بودن تأکید داشت.

وی نخستین اثر عمده خود را با عنوان «آذری: یا زبان باستانی آذربایجان» نوشت تا اثبات کند که آذری - زبان اصلی

آریایی زادگاه وی - را مهاجمان ترک از بین برده‌اند و بنابراین لهجه ترکی کنونی باید جای خود را به زبان فارسی بدهد

(آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۵۶).

در دوره‌ی پهلوی علاوه بر تبلیغات رسمی حکومت در راستای جریان باستان‌گرایی، با توجه به حمایت و پشتیبانی

دولت، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و دانشمندان به فعالیت و تحقیق در این زمینه پرداختند. بسیاری به تحقیق در

ادبیات و زبانهای ایران پیش از اسلام پرداختند. از جمله احمد کسروی و تقی ارانی و بسیاری از اندیشمندان آن زمان

معتقد به پاکسازی زبان فارسی از واژه‌های بیگانه بودند؛ به همین دلیل مطالب و کتابهایشان را با نثری سره به نگارش درمی‌آوردند. آنان معتقد بودند ایران با پاکسازی زبان از واژه‌های بیگانه و احیای دین باستانی زرتشت و ایجاد یک دولت متمرکز به سبک حکومت ساسانیان از عقب‌ماندگی و استعمار نجات می‌یابد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۱۶-۲۱۷).

همزمان با گسترش مدارس عمومی، دادگاه‌های غیرمذهبی و ارتباطات عمومی، شمار با سوادان فارسی نیز افزایش یافت. از سوی دیگر با تعطیل شدن مدارس و انتشاراتی‌های متعلق به جمعیت غیرفارسی عرب، ارمنی و به ویژه آذری، شمار با سوادان غیرفارسی کاهش یافت. گرچه فرهنگستان ایران در ایفای وظیفه «پی رایش زبان از واژه‌های بیگانه» ناموفق بود، در ساختن شمار فراوانی از واژه‌های فارسی توفیق یافت. علاوه بر داستان‌ها و پژوهش‌های تاریخی و ادبی، روزنامه‌های دوره پهلوی نیز به شدت متأثر از جریان ناسیونالیسم افراطی این دوران بودند و با تبلیغ عظمت شاهان گذشته ایران در تقویت حس وطن‌پرستی و ملت‌خواهی در مردم تلاش می‌کردند. با درج مقالاتی درباره آیین‌های ورزشی و شیوه‌های تعلیم و تربیت و غیره، سعی در تبلیغ و ترویج سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه در بین اقشار مختلف جامعه داشتند. مهم‌ترین شعار ناسیونالیستی افراطی دوره رضاشاه که تا زمان محمدرضاشاه نیز ادامه داشت شعار «خدا-شاه-میهن» بود. رضاشاه تحت انگیزه‌ی ناسیونالیسم افراطی، به سنت‌های باستانی پادشاهی ایران دلبستگی نشان داد و اسطوره‌های دوران قبل از اسلام را زنده کرد. کسرایی نیز در کتاب خود به نام «چالش سنت و مدرنیته در ایران» بر این امر صحه می‌گذارد: «رضاشاه نوعی ناسیونالیسم غیر دینی و تأکید بر ایران باستان را رواج می‌داد» (کسرایی، ۱۳۷۹: ۴۲۱-۴۲۲).

### تأسیس سازمان پرورش افکار

در راستای تبلیغ و ترویج ایده‌های ناسیونالیستی رضاشاه مبنی بر سنت‌های باستانی پادشاهی ایران و القای حس شاه‌پرستی و تبلیغ عظمت ایران باستان و یکسان‌سازی هویت ملی بر مبنای هویت پارسی، سازمان دیگری به نام «سازمان پرورش افکار» تأسیس گردید. این سازمان در سال ۱۳۱۷ با منابع تأمین مالی مختلفی از قبیل وزارت جنگ،

شهرداری، تربیت بدنی، عوارض سینماها و آموزش و پرورش تأسیس شد. تعدادی از شخصیت‌های برجسته به ریاست دکتر متین دفتری عضو آن بودند (مکی، ۱۳۶۲: ۴۱۳).

قبل از این سازمان، انجمنی به نام «انجمن ارشاد عمومی» تأسیس شده بود که در راستای ناسیونالیسم افراطی رضاشاه و تحت تأثیر سیستم‌های تبلیغاتی ایتالیا و آلمان نازی، فعالیت می‌کرد. در واقع، به تقلید از ماشین تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی، انجمن ارشاد عمومی ایجاد شد تا با استفاده از مجله، کتاب، روزنامه، اعلامیه و برنامه‌های رادیویی، آگاهی مردم را افزایش دهد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۸).

اهداف تشکیل سازمان پرورش افکار اساساً ادامه سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه بود. این اهداف عبارت بودند از توجیه اقدامات و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و نظامی رضاشاه، احیای ملیت‌گرایی، ایجاد همبستگی ملی و دخالت دولت در کلیه شئون اجتماعی و فرهنگی (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۱۰۴-۱۰۵). حوزه‌ی فعالیت این سازمان، بسیار وسیع بود به طوری که بسیاری از نهادها و سازمان‌های دولتی را در بر می‌گرفت. در برنامه‌های این سازمان طرح‌هایی برای بیداری افکار عمومی در نظر گرفته شده بود. مثلاً آموزشگاه‌ها موظف شده بودند مجالس سخنرانی برای پرورش فکری اولیای دانش‌آموزان در محل آموزشگاه هر هفته برگزار نمایند و یا نویسندگان به انتشار کتب کوچک و رنگین و هنرمندان به اجرای نمایش‌نامه‌های رایگان تشویق شده بودند.

این سازمان از یک هیأت مرکزی و کمیسیون‌های ششگانه سخنرانی، رادیو، تدوین کتب درسی (کتب کلاسیک)، هنرپیشگی (نمایش)، موسیقی و مطبوعات تشکیل شده بود. نخست وزیر وقت به عنوان ریاست این سازمان، وظیفه تعیین خطوط کلی آن را بر عهده داشت. رؤسای فرهنگ هر شهرستان مسئولیت شعب مختلف را بر عهده داشتند. نخست وزیر، وزرا، فرمانداران، مسئولین و کارمندان دولت، مدیران ادارات و مدارس موظف بودند برای اجرای اهداف و برنامه‌های سازمان پرورش افکار تلاش نمایند (دلفانی، ۱۳۷۵: ۷-۹).



یکی از محورهای عمده سازمان پرورش افکار، القای حس شاه پرستی و تبلیغ عظمت ایران باستان بود. رضاشاه که در پی مشروعیت بخشی و بسیج افکار مردم و آماده سازی آنها جهت اهداف نوگرایانه خود بود از کلیه امکانات فرهنگی و آموزشی کشور برای تبلیغ و پیشبرد اهداف این سازمان استفاده می کرد. او با این تبلیغات افراط گرایانه سعی می کرد توجه مردم را از فرهنگ سنتی و مذهبی خود به سمت افکار ناسیونالیستی افراطی و نوگرایانه هدایت کند.

### باستان شناسی و تاریخ نگاری:

یکی از مظاهر سیاست ایران گرایی فرهنگی، توجه به باستان شناسی بود. نخستین گام در این راه را انجمن آثار ملی در سال ۱۳۰۱ برداشت. اساتید مختلف باستان شناسی به ایران دعوت شدند و آثار تاریخی جدیدی را کشف کردند. از آن جمله کار حفاری و کاوش های علمی در تخت جمشید زیر نظر گروه آلمانی، آمریکایی و ایرانی آغاز شد که در آبان ۱۳۱۲ منجر به کشف محل کاخ آپادانا و دو لوحه گردید. تأسیس موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۵ گامی بود که برای پایدار کردن حس ایران پرستی برداشته شد و وزارت فرهنگ نیز برنامه ای ترتیب داد تا شاگردان مدارس به طور مرتب از این موزه بازدید کنند (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۵۶).

جان فوران هماهنگ با دیدگاه نیکی کدی می نویسد: ناسیونالیسم رضاشاه با ناسیونالیسم پیشین ایرانی فرق داشت چون ناسیونالیسم را غیر دینی می دید و آن را با واژگان غیر اسلامی بیان می کرد، ناسیونالیسمی که به شکوه دولت و شاه تمرکز داشت. در این راستا با توسل به شکوه و عظمت شاهانه و زنده کردن این مفهوم، کوشش می شد تا شاه را با عنوان «شاهنشاه» در رأس جامعه قرار دهند و او را فرمانروای مطلق کشور قلمداد کنند (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۸).

## تغییر تقویم و اسامی شهرهای ایران

ایران‌گرایی در تقویم نیز اثر گذاشت. رضاشاه جهت تأثیر محسوس‌تر این تغییرات در راستای ایران‌گرایی، دستور به تغییر تقویم ایران داد. تقویم ایران از قرن چهارم هجری به بعد مطابق با سال قمری و ماه عربی تنظیم شد. پس از برقراری مشروطه کم‌کم سال خورشیدی از سال قمری رایج‌تر گردید، اما اقدام قطعی در زمینه تقویم مستقل ایرانی در سال ۱۳۰۴ انجام گرفت. پس از آن نام‌های عربی و ترکی سال نیز به نام‌های باستانی ایرانی تبدیل گردید و ماه‌های خورشیدی به جای ماه‌های عربی برگزیده شد.

از فروردین ۱۳۱۴ تمام ادارات و نهادهای دولتی مکلف شدند که به جای تاریخ قمری تاریخ شمسی را به کار برند، و از این زمان تاریخ شمسی رسمیت یافت و طی بخشنامه‌ای از تمام ادارات و ارگان‌ها و دوایر رسمی و دولتی خواسته شد که در کلیه نوشتجات و اسناد، تاریخ شمسی قید کنند و از نوشتن تاریخ قمری مطلقاً خودداری نمایند (مکی، ۱۳۶۲: ۲۸۵).

## اتحاد رضاشاه با هیتلر

سلطه دیرپای بریتانیا در ایران موجب رشد احساسات ضدانگلیسی در میان ایرانیان شده بود. رضاشاه نیز با همین احساس، به این واقعیت رسیده بود که تا زمانی که ایران به هیأت یک دولت ملی اروپایی درنیاید با آن مانند یک کشور اروپایی برخورد نخواهد شد.

راسخ‌ترین نشانه این موضع‌گیری، لغو یکطرفه قرارداد ۱۲۸۰ «داری» است که در سال ۱۳۱۱ از طرف رضاشاه اعلام گردید. هر چند این امر با شکست مواجه شد و به خلق و خوی بیگانه‌ترسی در ایرانیان کمک کرد، با این همه رضاشاه در جلب توجه جهان به آنچه خود آن را تولد دوباره کشورش می‌دانست، کاملاً موفق بود. بخش اعظم این علاقمندی جدید به ایران، از سیاست دولت در همانندسازی ایران پهلوی با امپراطوری باستانی گذشته‌های دور ناشی می‌شد. تأکید بر سرچشمه‌های تاریخی ایران و پیوستگی‌های فرهنگی آن، و فاصله گرفتن از همسایگان عرب نیز در

همین راستا بود. ضمناً رضاشاه تصمیم گرفته بود ایرانی بسازد که با آن به مثابه ی کشوری برخوردار از حق حاکمیت کامل برخورد شود (آوری و دیگران، ۱۳۷۲: ۴۹-۵۱).

آلمان نازی عمده ترین کشوری بود که به دنبال کاسته شدن فشارهای روسیه و بریتانیا بر ایران توانست از موقعیت به سود خود بهره برداری کند. رضاشاه نیز از طریق ایجاد رابطه خوب با آلمان در دهه ی دوّم حکومتش خواسته بود از قدرت و نفوذ شوروی و انگلستان در ایران بکاهد.

تمایلات شدید هواداری از آلمان در میان جناح های مختلف ایرانیان ملی گرا، از جنگ جهانی اوّل سابقه داشت. علاوه بر این بسیاری از ایرانیان متجدد (اعم از هواداران رضاشاه و مخالفان او) عمیقاً از نظریه های ناسیونالیسم اروپایی قرن بیستم متأثر بودند، به ویژه از این لحاظ که در این نظریه ها بر برتری نژاد آریایی تأکید شده بود. این دو عامل - احساسات آلمان دوستی و ناسیونالیسم آریایی - کمی بعد به صورت احساس تعهد عاطفی کم و بیش مطلق به آلمان نازی تجسم یافت که ضمناً به صورت قدرتی هم ضدروس و هم ضدانگلیس داشت سربلند می کرد. شاه در جستجوی قدرتی بود که در مقابل قدرت انگلیس موازنه ای ایجاد کند. روسیه نمی توانست چنین قدرتی باشد چه روسیه شوروی و چه غیر از آن. به این ترتیب شاه با توجه به احساسات آلمان دوستی دوگانه خود، ارتش و قشر برگزیدگان متجدد، صعود آلمان نازی را موهبتی تلقی کرد. وارد کردن کالا و تکنولوژی از آلمان پیش از این رو به افزایش گذاشته بود. تکنولوژی آلمان هم بیش از هر جای دیگر، عمده ترین نقش را در احداث راه آهن سراسری ایران بر عهده داشت به نحوی که در گچسری های سقف سالن عظیم ایستگاه راه آهن تهران تصویر درشت صلیب های شکسته نقش بسته بود. این کشور در سال ۱۳۱۶ مهم ترین طرف تجاری ایران بود (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۴۸-۴۹).

همکاری نظامی ایران با آلمان تنها به خرید ادوات نظامی خلاصه نمی شد و دولت در بخش های دیگر نظامی و اطلاعاتی با آلمانی ها همکاری می نمود. دولت ایران نه تنها از فعالیت نظامیان آلمانی در ایران جلوگیری نمی کرد، بلکه برعکس زمینه ها و امکانات مناسبی برای عملیات جاسوسان آلمانی در ایران فراهم می نمود. ده ها مأمور گشتا پو، شبکه

وسیع جاسوسی در ایران را هدایت می‌کردند. همکاری طولانی آلمانی‌ها در زمینه نظامی با ایرانیان به مرحله‌ای از پیشرفت رسیده بود که حتی اکثر فرماندهان نظامی ارتش ایران با آن‌ها همکاری می‌نمودند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۸۳).

رضاشاه که سیاست بی‌طرفی را فقط در صورت دارا بودن یک ارتش قوی امکان‌پذیر می‌دانست امید فراوانی به کمک و حمایت آلمان داشت.

البته نباید تصوّر کرد که منشأ آریایی‌گرایی رضاشاه تبلیغات نازی‌ها بوده است. رضاشاه مدتها قبل از آنکه اسمی از هیتلر و حزب نازی بشنود یک ناسیونالیست معتقد به برتری نژاد آریا بود و در این زمینه ظهور هیتلر تنها باعث شد که اعتقادات آریایی‌شاه و تبلیغات رژیم او در این زمینه شدت گیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۳۲).

### تجددگرایی اقتدارگرایانه

در بطن مشروعیت نظام رضاشاه، آمیزه‌ی متناقضی از ملی‌گرایی و غرب‌گرایی وجود داشت؛ یعنی از یک سو شیفتگی به غرب و از سوی دیگر مقابله با تسلط مداوم بیگانگان غربی. البته در نظام بین‌المللی دهه ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۰ شمسی) ناسیونالیسم جاذبه خاصی داشت، ولی این جاذبه صرفاً به گونه‌های فاشیستی آن محدود نمی‌شد، بلکه مواردی نظیر ناسیونالیسم دولت مکزیک بعد از انقلاب این کشور و یا ناسیونالیسم آتاتورک در ترکیه نیز وجود داشت.

رضاشاه در مسیر تقویت ایران در برابر غرب به خصوص تجاوز و تعرض دیرینه روسیه و بریتانیا مفاهیم و واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و قضایی بسیار زیادی را از غرب می‌گرفت. از لباس و معماری شهری تا قوانین مدنی و کیفری، از نظام آموزشی تا صنایع و تکنولوژی نوین همه از غرب گرفته می‌شد (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۷). برای ایرانی که فاقد زمینه‌های اجتماعی لازم برای نوسازی بود، رضاشاه به شیوه شبه مدرنیستی راه نوسازی از بالا را در پیش گرفت.

## دوران محمدرضاشاه

ما در این پژوهش در پی نشان دادن تأثیر سیاست‌های ناسیونالیستی افراطی به عنوان عامل اصلی فروپاشی رژیم پهلوی هستیم. آشکار ساختن این واقعیت است که فروپاشی رژیم پهلوی نتیجه‌ی تأثیر همزمان و موازی چند عامل بوده که در این میان ناسیونالیسم عظمت‌طلبانه و افراطی شاه نقش عامل اصلی را ایفا نموده است.

### سقوط رضاشاه و روی کارآمدن محمدرضاشاه

رضاشاه که تحت فشار دولت انگلیس مجبور به استعفا شد، در شهریور ۱۳۲۰ از قدرت کناره گرفت. بر اساس پیمانی که در تهران به امضاء رسید، مقرر گردید سربازان متفقین تا پایان جنگ در ایران بمانند و از امکانات کشور استفاده کنند، ولی در مقابل، استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمارند. افتادن سریع رضاشاه از قدرت، تنها نتیجه اشغال ایران نبود، بلکه به دلیل بیزاری بیشتر ایرانیان از دیکتاتوری او نیز بود. حتی یک طبقه اجتماعی هم یافت نمی شد که حکومت او را همراهی کند. بیشتر کارکنان دولت و سیاستمداران سخت از وی انتقاد می کردند و حتی ارتش به عنوان برجسته ترین دستاورد رضاشاه نیز، روحیه خود را باخته بود. از همان زمان که رضاشاه کناره گیری خود را اعلام کرد، حتی پیش از آن که کشور را ترک نماید نمایندگان مجلس که به جای برگزیده شدن از سوی مردم بیشتر به وسیله دولت دست چین شده بودند، او را متهم به دیکتاتوری، خودکامگی، فساد و چپاول اموال خصوصی کردند. شکست و فروپاشی سریع نیروهای ارتش ایران، ناشی از بی ثباتی رژیم استبدادی رضاشاه و عدم استقلال و انسجام سازمانی بود که طی بیست سال، بخش عمده ی درآمدهای مملکت صرف توسعه و تقویت آن شده بود. این ارتش ساختار مردمی نداشت و مأموریت اصلی آن «حفظ تاج و تخت سلطنت» بود که هر صبحگاه و شامگاه طی مراسمی با دعای افسران و سربازان در پادگان ها تکرار می شد تا شاه دوستی و فردپرستی، در روح و اندیشه آن ها رسوخ کند. به همین دلیل، بیشتر واحدهای ارتش شاهنشاهی پیش از برخورد با مهاجمین روسی و انگلیسی در مرزهای کشور پراکنده

و متلاشی شدند. حتی برخی از فرماندهان لشکوها، به محض شنیدن خبر حمله دشمن، یگان‌های خود را رها کردند و گریختند (نجاتی، ۱۳۷۱ الف: ۴۳).

رضاشاه در طی حکومتش متکی به ارتش و درباریان بود. او به کمک ناسیونالیسم افراطی مبتنی بر عظمت و قدرت شاهان ایران باستان، سعی می‌کرد برای حکومت خود مشروعیت کسب کند. بی‌توجهی او به خواست و اراده مردم سبب گردید که در هنگام عزلش به وسیله بیگانگان، مورد بی‌اعتنایی و حتی غضب مردم نیز قرار گیرد. عدم توجه او به خواست مردم در سخنانش خطاب به محمدرضاشاه آشکار است. رضاشاه در یکی از نامه‌های خصوصی خود خطاب به پسرش در زمان تبعید تأکید کرد:

به یاد داشته باش که مردم چیزی نیستند و فقط قدرت خارجی اهمیت دارد. من را زمانی که کسی

نمی‌شناخت، به روی کار آوردند و در زمانی که همه مردم از من می‌ترسیدند و مرا می‌خواستند، همان‌ها

بردند. مردم را همیشه باید ترسانند، باید آن‌ها از تو بترسند، نه این که دوست داشته باشند (صارمی

شهاب، ۱۳۷۸: ۱۷).

سخنان فوق بسیار شبیه اظهارات محمدرضاشاه پس از سرنگونی اوست که سقوط خود را نتیجه توطئه خارجی به

خصوص آمریکا می‌دانست (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۳۰). علاوه بر آن، این سخنان حاکی از نگرش رضاشاه نسبت به رابطه

خود با مردم ایران بود، که ملت را نه به عنوان شهروندان حاکم بر سرنوشت خود بلکه به عنوان رعایایی که باید با

ترس از پادشاه خود اطاعت کنند تلقی می‌نمود.

در اروپا تحت لوای قدرت مطلقه، همگونی فرهنگی در جامعه به وجود آمد و مردم بر اثر این همگونی،

خواهان مشارکت در اداره امور کشور شدند و تبدیل به شهروند گردیدند. اما رضاشاه که با روشی نظامی و اقتداری

شاهانه به دنبال همگن سازی بود، در هدف خود موفقیتی کسب نکرد. به گفته آبراهامیان، «از سی و شش مجله و

روزنامه‌ای که به طور مرتب در چهار سال پس از کناره‌گیری رضاشاه در تهران چاپ می‌شد، تقریباً همگی، جامعه ایران را جامعه‌ای با طبقات متخاصم معرفی می‌کردند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۱۱).

محمدرضاشاه در آغاز پادشاهی خود می‌کوشید تا حدّ امکان به وسیله‌ی دوستان بیشتری، موقعیت خود را حفظ کند. وی برای جلب اعتماد متفقین، همکاری کاملی با آنان انجام داد. برای مطمئن ساختن مردم به عدم بازگشت دیکتاتوری، همه زندانیان سیاسی را آزاد کرد و به مجلس اجازه داد که نخست وزیر را انتخاب کنند. او سعی می‌کرد خود را فردی دموکرات نشان دهد.

### به سوی برقراری دیکتاتوری

شاه به بهانه آنکه مردم آمادگی یک حکومت دموکراتیک ندارند، مسیر را برای اعمال دیکتاتوری خود هموار می‌کرد. او در آذرماه ۱۳۲۳ به «آورل هریمن» که به دیدارش رفته بود اظهار داشت: «تا زمانی که مردم آموزش کافی برای درک اصول حکومت دموکراتیک نیافته و قادر به تفکر انفرادی و هوشیارانه نیستند، کشور نمی‌تواند چنان که مطلوب اوست، واقعاً دموکراتیک شود» (لاجوردی، خرداد و تیر ۱۳۷۶: ۷۳). او همچنین در سال ۱۳۲۵ در یک ملاقات با «آلن» سفیر آمریکا چنین گفت: «هنوز ملت ایران به مرحله‌ای نرسیده که شاه تنها جنبه نمادین داشته باشد» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۲۲).

او که از همان ابتدا یک رکن اصلی استحکام قدرت خود را در اتکاء به خارجیان می‌دانست، همواره برای برداشتن هرگام اساسی در کشور سعی می‌کرد موافقت آنان را جلب نماید. در روز ۲۷ تیرماه ۱۳۲۷ شاه به لندن رفت و در مدت اقامت خود با شخصیت‌های مختلف انگلیسی، ملاقات کرد. او توانست حمایت آنان را در زمینه‌های مختلف از جمله ضرورت افتتاح مجلس سنا و تأسیس مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی - که هر دو تحکیم‌کننده اقتدار سیاسی وی بودند - جلب کند. شاه حل مسئله‌ی نفت به صورتی که منافع انگلستان تهدید نشود و همچنین جلوگیری از نفوذ

اتحاد شوروی از طریق نابودی تمام نهادهای مشارکت قانونی به ویژه جلوگیری از فعالیت حزب توده را متعهد گردید (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۶۳).

در ۱۵ اسفند ۱۳۲۷ محمدرضا شاه در ملاقات با نمایندگان مجلس شورای ملی، لزوم تجدید نظر در قانون اساسی به خصوص واگذاری حق انحلال مجلسین به شاه را از مفاهیم حقیقی مشروطیت دانست. وی اضافه کرد در ایران باید تحولی از بالا شروع شود، قبل از اینکه تحولی از پایین ما را غافلگیر کند، لذا باید مسئولیت های شخصی پادشاه گسترده تر شود و این از طریق حق تجدید انتخابات امکان پذیر است (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۶۳).

### مسئله نفت و ناسیونالیسم منفی مصدق

جنگ جهانی دوم وضعیت بسیار مناسبی، برای کشورها و شرکت های نفتی خارجی فراهم کرد تا در کنار شرکت داری یا شرکت نفت ایران و انگلیس که امتیاز انحصاری استخراج نفت جنوب و جنوب غربی کشور را در اختیار داشت، به منابع زیرزمینی بسیار غنی ایران دست بیندازند.

در طول سال های ۱۳۳۰-۱۳۲۰، رفتار انگلیسی ها در ایران باعث تقویت پیشداوری ها و احساسات ضدانگلیسی

ایرانیان گردید. اگر چه ایرانیان، خود دچار اختلاف و تفرقه های بسیار بودند، ولی همگی نسبت به یک برداشت مشترک، در رهایی از شر امپریالیسم انگلیس وحدت نظر داشتند و با این احساس بود که همانند جمعی مظلوم، به احقاق حقوق خود از یک کشور استعمارگر، قديرافراشتند (بیل و لوئیس، ۱۳۶۸: ۴).

ناامیدی شدید مردم از وضع مملکت، ناتوانی کابینه های پس از جنگ در متوقف کردن ویرانی اقتصادی کشور،

تنش میان شاه و مجلس، زمینه را برای به میدان آمدن مصدق آماده کرد. دکتر مصدق در جلسه آبان ماه ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم، تنها سیاست موازنه منفی را به نفع ایران دانست. اساس سیاست موازنه منفی مصدق، علاوه بر خودداری از اتحاد سیاسی و نظامی با انگلستان و شوروی، تلاش برای بهره گیری از رقابت آن دو در جهت تأمین حداکثر منافع ایران بود. به عقیده مصدق، برای دست یابی به تعادل، در درجه اول باید جلوی رقابت آشکار قدرت ها



در ایران گرفتگی می شد و در صورت لزوم، بلبه جان هم انداختن آن دو، منافع ایران را تأمین می نمود، بی آنکه ایران با هیچ یک از آن‌ها متحد شود. چرا که از نظر مصدق، «اجنبی، اجنبی بود» شمال و جنوب و روس و انگلیس فرقی نمی‌کودند. موازنه بین آن‌ها، یگانه راه نجات ایران بهد و تنها با اجرای سیاست موازنه منفی، مردم ایران می‌توانستند از آزادی‌ها به معنی حقیقی، در تمام شئون بهره‌مند شوند و بر مال و جان خود مسلط گردند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۴).

ایده ی «موازنه منفی» که مصدق در امور خارجی ارائه داد، بعدها در کوشش‌های او برای ملی کردن صنعت نفت ایران و مخالفت با تقاضاهای شوروی برای امتیاز نفت شمال تحقق یافت. موضع محکم مصدق در مسئله نفت و استراتژی «عدم امتیاز» او محبوبیتش را بیشتر افزایش داد. اساس سیاست موازنه منفی، بر این بود که دولت ایران برای ایجاد موازنه میان دو رقیب یا رقبا و قدرت‌های همسایه هیچ امتیازی به هیچ یک از آن‌ها برای مقابله با رقیب ندهد. هر امتیازی هم که در زمانی و به هر دلیلی به یک قدرت خارجی داده است و یا به زور گرفته اند، لغو گردد (یزدی، ۱۳۸۰: ۱۴۲).

سیاست موازنه منفی مصدق- که با مسئله نفت شروع شد- ارتباط نزدیکی با مسئله آزادی انتخابات و مطبوعات داشت، وی در یکی از سخنرانی‌های خود چنین گفت:

به عقیده من، وقتی توازن سیاسی در مملکت برقرار می‌شود، که انتخابات آزاد باشد. توازن منفی آن

نیست که هر دولتی هواخواهان خود را به مجلس بیاورد. توازن منفی آن است که در انتخابات دخالت

نکند، در قانون انتخابات تجدیدنظر شود و نمایندگان حقیقی ملت که به مجلس رفتند توازن برقرار می

شود (کی‌استوان، ۱۳۵۵: ۱۸۱).

مصدق در سال ۱۳۳۰، با حمایت گروه‌های سیاسی ناهمگن به قدرت رسید. یک عامل دخیل در به قدرت رسیدن

مصدق عبارت بود از ترس مشترک گروه‌های سیاسی از بازگشت دیکتاتوری سلطنتی. لذا برای جلوگیری از دیکتاتوری

شاه، نمی‌بایست به او اجازه می‌دادند که ابتکار عمل را در دست بگیرد. از این رو مصدق که به عنوان قهرمان ایران در

برابر خارجیان و حفظ آزادی‌های مردم در قانون اساسی، معرفی شده بود توانست با موجی از احساسات مردم به قدرت برسد.

به محض اینکه مصدق موافقت پارلمان را با قانون اجرای ملی شدن نفت به دست آورد، کابینه‌اش را به مجلس معرفی کرد. برنامه دولت او فقط شامل دو ماده بود: نخست، اجرای قانون ملی شدن نفت و استفاده از درآمدهای آن برای بهبود اقتصاد کشور؛ دوم، اصلاح قوانین انتخابات پارلمان و شهرداری‌ها. او علاقه‌مند بود میزان دلبستگی به ارزش‌های اخلاقی و موازین مدنی را در فرهنگ سیاسی ایران بالا ببرد (عظیمی، ۱۳۷۲: ۴۵۸).

او طرفدار رعایت قانون اساسی - یکی از آرمان‌های انقلاب مشروطه - بود. دفاع از آزادی‌های دموکراتیک به‌ویژه انتخابات آزاد جایگاه خاصی در برنامه حکومت مصدق داشت. او مصمم بود که تمام طبقات اجتماعی را بر علیه بریتانیا متحد کند و پس از پیروزی در جبهه «خارجی» به اصلاحات در داخل کشور بپردازد. مصدق تصمیم داشت اقتصاد بدون نفت را جایگزین اقتصاد تک محصولی کند و زمینه‌ی پیشرفت در سایر بخش‌های اقتصادی کشور را فراهم آورد. فریبرز رئیس دانا در این باره می‌گوید: «حکومت ملی دکتر مصدق نماد اراده، آزادی، عدالت و رشد بود. یعنی هم خواهان استقلال و هم آزادی و عدالت همراه با رشد و توسعه بود» (رئیس دانا، آذر ۱۳۷۹: ۳۳).

ناسیونالیسم مصدق و خشمی که او نسبت به انگلیسی‌ها داشت، مانع از هر گونه سازش می‌شد. در آغاز، بسیاری از مقامات آمریکایی در دستگاه حکومتی «ترومن» نسبت به هدف او نظر مساعد داشتند و از حرص و طمع انگلیس‌ها عصبانی بودند. اما به تدریج این تصور برای آمریکایی‌ها به وجود آمد که مصدق به حزب توده متکی می‌شود. سرسختی مصدق در عدم پذیرش هرگونه سازش با انگلیسی‌ها به حدی بود که آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس همواره اظهار می‌کرد: «با این پیر لجباز نمی‌توان به توافق رسید» (بهزادی، ۱۳۷۶: ۶۵۲).

## کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی

در این شرایط، تمام نیروهای ارتجاع خارجی و داخلی، همه امکانات خود را در جهت شکست نهضت ملی ایران که بر ضدّ استعمار خارجی و استبداد داخلی برانگیخته شده بود به کار بستند. در مقابل، نهادهای مدنی قوی و ریشه‌داری برای دفاع مشترک از دستاوردهای نهضت ملی وجود نداشت و رهبران نهضت، فاقد یک برنامه منسجم و علمی برای پیشبرد امور بودند.

برنامه‌ریزی کودتا، از زمانی که آیزنهاور و چرچیل حمایت خود را از آن اعلام داشتند، به خوبی پیشرفت کرده بود. دو مأمور اطلاعاتی خبره - یکی آمریکایی و دیگری انگلیسی - در قبرس با هم ملاقات کردند تا طرحی را با ذکر جزئیات تهیه کنند (کیژر، ۱۳۸۳: ۲۴۶-۲۴۷).

روز ۲۸ مرداد، در حالی که موج جمعیت به حمایت «زاهدی» از جنوب شهر به خیابان‌های مرکزی در حرکت بودند، به دستور «مصدق» و «ریاحی» رئیس ستاد ارتش، بسیاری از سربازان برای درهم شکستن اجتماع مخالف به خیابان‌ها ریختند ولی به زودی خود به مخالفان پیوستند و کودتا به سقوط سریع دولت مصدّق انجامید. «ژرار دوویل» در کتاب خود به نام سیمای پهلوی در این مورد می‌نویسد:

حدود ساعت ۱۰ حادثه‌ای غیرعادی در بازار اتفاق افتاد، سیصد چهارصد نفر معرکه گیر، جنگجویان بازار مکاره، بزن بهادران حرفه‌ای سروکله‌شان پیدا شد که همگی به سوی مجلس می‌رفتند ... آنان مجهز به تفنگ و تپانچه و با چوب و چماق به سوی وزارتخانه‌ها به حرکت درآمدند. به کارمندان و نگهبانان حمله بردند. دفاتر را اشغال و مسئولان را در اتاق زندانی کردند (دوویل، ۱۳۸۱: ۴۲۲-۴۲۳).

ماتیل در کتاب خود از اهداف بلند مصدق این گونه یاد می‌کند: «محمد مصدق، هنگامی که این اشراف زاده‌ی سالخورده نخست وزیر شد به مظهر و نمادی از آرزوهای ملی مردم ایران برای دستیابی به سرافرازی و اقتدار

کشورشان تبدیل گردید تا خود را از سلطه‌ی نیروهای بیگانه عمدتاً انگلیسی و روسی رها کنند» (ما بتل، ۱۳۸۳: ج ۳-۱۳۸۲).

محمدرضاشاه، به وسیله‌ی یک کودتا توانست به ایران بازگردد. او که همواره در توهّمات عظمت‌طلبانه و خودبزرگ‌بینانه ناشی از ناسیونالیسم افراطی به سر می‌برد، در سخنانی هنگام ورود به تهران گفت: «من تاکنون پادشاه موروئی بودم اما حالا شاهی انتخاب شده هستم، با این کارتان دریافتم که برگزیده شما هستم» (دوویلیه، ۱۳۸۱: ۴۴۵). وی همچنین در برخورد با «کیم روزولت» طراح کودتا چنین بیان نمود: «من تاج و تخت خود را مدیون خدا، ملتّم و شما می‌دانم» (شوکراس، ۱۳۷۴: ۳۴۳).

به گفته بسیاری از نویسندگان، شاه دارای شخصیتی متناقض بود؛ یعنی او از نظر شخصیتی بسیار ضعیف، خجول، و فاقد اعتماد به نفس لازم بود، ولی در مقابل، افکاری بلندپروازانه، عظمت‌طلبانه و اقتدارگرایانه داشت. او بر اثر این تناقض‌های شخصیتی، در گفتار و عمل خود، دارای تضادها و توهّمات فراوانی بود. شاه با همین توهّمات، کودتای ۲۸ مرداد را قیام ۲۸ مرداد ملت می‌نامید و دستگاه‌های تبلیغاتی او هر سال در این روز جشن گرفته و از نقش ملت ایران در سرنگونی مصدّق و برگرداندن شاه به سلطنت داد سخن می‌دادند. او بدین وسیله، از سویی به ناسیونالیسم عظمت‌طلبانه و افراط‌گرایانه خود و از سویی دیگر بر تنفّر مردم نسبت به این ناسیونالیسم دامن می‌زد و احساس شکست و غضب مردم نسبت به این واقعه را بیشتر می‌کرد.

کودتای ۲۸ مرداد در تضاد آشکار با نهضت ملی مردم ایران بود که بر اساس ناسیونالیسمی ضد استعماری صورت گرفت. این کودتا که سبب تثبیت اقتدارگرایی و عظمت‌طلبی شاه گردید، نه تنها یکی از عوامل سقوط او در ۱۳۵۷ شد، بلکه با وجود گذشت نزدیک به شصت سال از آن زمان، آثار منفی این عملکرد آمریکا از ذهن مردم ایران زده نشده و عامل عمده ضدیت مردم ایران با آن کشور، از انقلاب اسلامی تاکنون، گردیده است. به طوری که «ریچارد کاتم» در بررسی کودتای ۲۸ مرداد به درستی می‌گوید: «ایالات متّحده، با کمک به حذف دولتی که نماد تکاپوی ایران

برای یکپارچگی و اعتبار ملی بود، به نفی مشروعیت ناسیونالیستی رژیم جانشین آن نیز یاری رساند» (کینزر، ۱۳۷۱: ۳۱۵).

### تثبیت قدرت شاه و تحکیم روابط با آمریکا

شاه در اوایل بازگشت خود به ایران- در شهریورماه ۱۳۳۲- کم و بیش همان شاه ضعیف و بی اختیار قبل از کودتا بود. او تا مدتی بعد از مراجعت به ایران عملاً هیچ نقشی در حکومت نداشت و تمام مقامات لشکری و کشوری، بدون مشورت وی تعیین می شدند. تصمیمات مهم دوران حکومت زاهدی، از جمله تجدید رابطه با انگلستان، عقد قرارداد با کنسرسیوم و محاکمه مصدق نیز بدون مشورت پادشاه، انجام گرفت. اما به تدریج شاه به فکر کسب قدرت و برکناری زاهدی برآمد.

شاه در این ایام برای تثبیت قدرت خود در عرصه داخلی، سعی کرد افراد مورد اعتماد خود را به مناصب مهم بگمارد و در مقابل افرادی را که از جانب آنان احساس خطر می کرد از سر راه بردارد. او در عرصه خارجی نیز سیاست وابستگی هر چه بیشتر به آمریکا را در پیش گرفت. به این ترتیب شاه در دهه ی نخست پس از کودتا، قدرت خود را تثبیت کرد و رهبران کودتا را به مناصب کلیدی گمارد. با کمک های اقتصادی آمریکا دولت را از ورشکستگی نجات بخشید و با همکاری سازمان های اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را در سال ۱۳۳۶، تشکیل داد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۱۵).

اشرف در کتاب خود به نام «من و برادرم» تشدید دیکتاتوری پدرگونه شاه را پس از کودتای ۲۸ مرداد چنین توجیه می کند: «اکنون دیگر ملت خفه و آزرده شده بود و آماده قبول رهبر پدرگونه ای بود که مملکت را در ید قدرت خود بگیرد و مسائل کشور و ملت را حل و فصل نماید. حکومت ایران هر روز بیشتر به حکومت شاه تبدیل می شد و اوضاع تا سال های آخر رژیم نیز به همین ترتیب بود» (پهلوی، ۱۳۷۶: ۲۶۸).

او با کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی انگلیسی و آمریکایی و اروپایی قرارداد بست که در نتیجه آن درآمدهای نفتی بسیار افزایش یافت. شاه در دهه ۱۳۳۰، بر بیشتر بخش‌های جامعه به ویژه طبقه روشنفکر و کارگر شهری مسلط بود. استانداران با استفاده از ژاندارمری و شهربانی به شدت بر انتخابات نظارت می‌کردند و بدین ترتیب کنترل انتخابات هر دو مجلس شورای ملی و سنا را در دست داشتند. درباریان قدیمی و کهنه‌کار، از جمله دکتر منوچهر اقبال و اسدالله علم، مجلس را میان دو حزب سلطنت طلب تقسیم کردند.

سلاواک رفته رفته شبکه‌های خود را گسترش داد تا بتواند هر حرکت و اعتراضی را در ادارات، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها کنترل نماید. گرچه برخورد شاه با طبقه روشنفکر و کارگر قاطعانه بود، در ارتباط با خانواده‌های بزرگ زمین‌دار و طبقه متوسط بازار، احتیاط را رعایت می‌کرد تا موجب رنجش و ناراحتی آنان نشود.

پس از کودتا، آمریکا کمکی چهل و پنج میلیون دلاری در اختیار دولت زاهدی گذاشت و او توانست با استفاده از این کمک و کمک‌های بعدی جلو ورشکستگی دولت را بگیرد. پیش از آن «ریچارد نیکسون» معاون رئیس جمهور آمریکا برای دیدار از اوضاع مملکت، به ایران آمده بود.

برقراری اولین تماس‌های بین ایران و آمریکا را صرفاً نمی‌توان ناشی از تمایل آمریکا و یا تنها به دلایل شرایط اضطراری پدید آمده از جنگ جهانی دانست بلکه در این مدت از سوی ایران نیز به گسترش روابط با ایالات متحده تمایل شدیدی ابراز شده بود و این امری بود که هم در دوره رضاشاه و هم در زمان حکومت محمدرضاشاه بر اساس سیاست سنتی ایرانیان یعنی بر اساس سیاست موازنه مثبت صورت گرفت.

اعتقاد محمدرضاشاه به تفکر رایج درباره نفوذ همه‌جانبه‌ی بیگانگان بر جریان سیاست ایران، به همراه عدم برخورداری از یک پایگاه مردمی واقعی، از جمله عواملی بودند که سبب نزدیکی او به آمریکا شدند. به خصوص تمایلات عظمت‌طلبانه‌ی شاه، وابستگی او را به آمریکا که یک ابرقدرت بود تشدید می‌کرد. او در ایجاد رابطه با آمریکا و نزدیک شدن هر چه بیشتر به این کشور، علاوه بر اتکاء به یک حامی قوی، در پی ثابت کردن عظمت و شوکت خود

نیز بود. او می‌خواست از طریق وابستگی به آمریکا، اقتدار شاهانه‌ی خود را در داخل، در نزد مردم و به خصوص مخالفان خود ثابت نماید. به همین دلیل مردم در جریان انقلاب، تنفر و بیزاری خود را از شاه و آمریکا هر دو ابراز می‌داشتند (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۱۷-۴۱۸).

شاه طی سال‌های حکومتش نه تنها در امور کلی بلکه در موارد خاص و جزئی نیز از آمریکا رهنمود می‌گرفت. این وابستگی علاوه بر آنکه اعتماد به نفس ضعیف شاه را تقویت می‌کرد او را برای رسیدن به افکار بلند پروازانه و عظمت‌طلبانه‌اش نیز یاری می‌کرد. با آنکه خارجی‌ان در به قدرت رسیدن مجدد شاه و کودتای ۲۸ مرداد بسیار مؤثر بودند ولی او همواره در سخنانش درباره نظام شاهنشاهی، بر طبیعی بودن و قدیمی بودن آن بسیار تأکید داشت. او معتقد بود که این نظام بر پایه فطرت و طبیعت ایرانیان است و بنابراین هیچگاه تغییر در آن امکان پذیر نیست. شاه در مصاحبه‌ای مطبوعاتی با روزنامه‌نگاران ایران در تاریخ ۱۳۳۷/۸/۳ گفت: «سر واقعی موفقیت ما این است که رژیم ما، رژیم طبیعی است که ملت آن را با راحتی می‌پذیرد...» (پهلوی، ۱۳۴۷: ۳۳). همچنین در سخنانی که در حضور نمایندگان مجلسین سنا و شورای ملی در ۱۳۳۷/۹/۴ بیان نمود، چنین گفت: «رژیم ایران رژیمی است خیلی قدیمی، و مسلماً روش حکومتی که چندین هزار سال برقرار بوده و ادامه داشته نمی‌تواند بر خلاف میل ملی مردم باشد...» (پهلوی، ۱۳۴۷: ۳۴).

## نتیجه گیری

ناسیونالیسم در ایران و شاید در برخی کشورهای دیگر جهان سوم مانند لیبرالیسم، تکنولوژی، صنعت و غیره محصول تاریخ و جامعه اروپایی است که به صورت کورکورانه نسخه برداری شده و مورد تقلید قرار گرفته است و هرگز وارد بطن واقعیات جامعه ایرانی نگردیده و به صورت زائد و نیز قابل پذیرش در حاشیه حرکت کرده است و این مفاهیم حتی تاکنون بر جامعه ایرانی منطبق نگردیده است.

اینگونه تفکر ناسیونالیسمی که ماهیت خود را از دست داده است و توسط جریان دیگری که خود نیز حاصل تمدن اروپایی استو به جامعه ایرانی تعلق ندارد، وقتی وارد جامعه ایرانی گشت به حالتی رمانتیک و با افتخاراتی از گذشته که با واقعیات جامعه کنونی ایران متفاوت بود نه تنها نتوانست در برابر بیگانه و نفوذ استعمار مقابل کند بلکه خود بهترین زمینه را برای نفوذ امپریالیسم و استعمار را فراهم آورد. این نوع ناسیونالیسم جز احساسات وطن پرستی و غرور بی پایه به گذشته، چیزی جز یک غرب زدگی انفعالی نبود که به دنبال تقلید کورکورانه و ناآگاهانه مظاهر و تمدن غربی بدون انطباق آن با شرایط تاریخی و اجتماعی جامعه خود باشد، زیرا این ناسیونالیسم رمانتیک که شعار بازگشت به فرهنگ اصیل آریایی و دست شستن از اسلام را می دهد، سخت شیفته فرهنگ و تمدن غرب است که حاصلی جز، خلع فرهنگی و ظهور دیکتاتوری و حذف نهادهای نوپای دموکراتی و قانونی برای جامعه ایرانی را در بر نداشت و در کل می توان عنوان نمود که پایان جریان ناسیونالیستی ایران تشکیل حکومت پهلوی با یک ائدولوژی ناسیونالیستی ناکار آمد و احساسی جهت سرپوش گذاشتن بر چگونگی تشکیل حکومت پهلوی یعنی کودتا از طرف یک دولت بیگانه (که تاریخ این مرز بوم انباشته از دشمنی ها و استعمارگری های آن است) بود.

اگرچه که در طی وقایع شهریور ۱۳۲۰ هـ ش بی اعتباری این حکومت باصتلاح ملی مشخص شد و نشان داد که پایه ای در ملیت ایرانی ندارد و توسط بیگانه بوجود آمد و توسط بیگانه از میان رفت.



## منابع و مأخذ

- آبراهامیان، پرواند ( ۱۳۸۴ ). ایران بین دو انقلاب . ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آشوری، داریوش ( ۱۳۷۷ ). ما و مدرنیت. تهران: موسسه فرهنگی صراط.
- آصف، محمد حسن ( ۱۳۸۴ ). مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی . تهران : مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اتابکی، تورج و اریک یان زورکر ( ۱۳۸۵ ). تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه. ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران: ققنوس.
- احمدی، حمید ( ۱۳۸۳ ). ایران: قومیت، هویت و ملیت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اسمیت، آنتونی . دی ( ۱۳۸۳ ). ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی ، تاریخ . ترجمه منصورانصاری. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- اکبری، محمدعلی ( ۱۳۸۴ ). تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اوزکریملی، اوموت ( ۱۳۸۳ ). نظریه های ناسیونالیسم . ترجمه محمدعلی قاسمی . تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- بشیریه، حسین ( ۱۳۸۰ ). موانع توسعه سیاسی در ایران. تهران: گام نو.
- بهنام، جمشید ( ۱۳۷۵ ). ایرانیان و اندیشه تجدد. تهران: فرزانه روز.
- بیگدلو، رضا ( ۱۳۸۰ ). باستان گرایی در تاریخ معاصر ایران. تهران: نشر مرکز.
- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن ( ۱۳۱۱ ). ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم . تهران: شرکت مطبوعات.
- تاجیک، محمدرضا ( ۱۳۸۳ ). روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان . تهران: فرهنگ گفتمان / ۱۶۸. پژوهش حقوق و سیاست / سال نهم شماره ۲۲ بهار و تابستان ۱۳۸۶
- دیگار، ژان پیر و دیگران ( ۱۳۷۷ ). ایران در قرن بیستم . ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر البرز.
- زرین کوب، عبدالحسین ( ۱۳۷۸ ). روزگاران و تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی. تهران: سخن.
- شایگان، داریوش ( ۱۳۷۱ ). آسیا در برابر غرب. چاپ دوم. تهران: انتشارات باغ آینه.
- شهابی، هوشنگ و خوان لینز ( ۱۳۸۰ ). نظام های سلطانی . ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر شیرازه.
- صفایی، ابراهیم ( ۱۳۵۶ ). رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران . تهران : وزارت فرهنگ و هنر.
- فوران، جان ( ۱۳۸۳ ). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی ). ترجمه احمد ت دین. چاپ پنجم . تهران : موسسه خدمات فرهنگی رسا.